



در پاکی و خلوص از نمونه‌های ناب بود...

«شهید لاجوردی و جریان نفاق» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام و المسلمین سید حسین موسوی تبریزی

درآمد

نگاه ویژه شهید لاجوردی به نحوه برخورد یا تعامل با لایه‌های گوناگون جریانات ضد انقلاب در دوران تصدی دادستانی تهران، محل تضارب تحلیل‌ها و آرای مختلف است. این تحلیل‌ها اگر چه در سطح حداکثری با یکدیگر تطابق دارند، لیکن در پاره‌ای از مواضع، تفاوت‌هایی را نشان می‌دهند و همین، زمینه ساز نگاهی جامع و روشنگر به جوانب مختلف این مقوله است. حجت الاسلام و المسلمین سید حسین موسوی تبریزی، دادستان اسبق کل کشور که در ادوار گوناگون مسئولیت قضائی، با شهید لاجوردی همکاری داشته است، در گفت و گو با شاهد یاران می‌کوشد تا از منظری متفاوت، این موضوع را مورد تحلیل قرار دهد.

گذشته بود که مرحوم قدوسی شهید شد و من به جای ایشان به عنوان دادستان کل انقلاب مشغول کار شدم و به این ترتیب مقام مسئول آقای لاجوردی محسوب می‌شدم و ایشان جزو ابواب جمعی ما بودند.

به اعتقاد شما شهید لاجوردی از نظر فهم و بینش و درک و شناخت مکاتب و نحوه عمل گروه‌ها و بر ملا کردن مقاصد آنها چقدر تبحر داشت؟

قبل از رسیدن به پاسخ سؤال شما، اولاً باید بگویم که ایشان بسیار متدین، سلیم النفس، پاک و خوش نیت بود و در رابطه با کارش هیچ نوع توقع مالی و حتی انتظار تعریف و تمجیدی نداشت. زمان و وقت معینی را هم برای کار کردن خود تعیین نکرده بود و تارمق در تن داشت، کار می‌کرد، گاه می‌شد که هفته‌ها به خانه نمی‌رفت و شب و نصف شب و روز و خلاصه هر وقت که او را می‌دیدید، مشغول کار بود. خستگی را نمی‌شناخت و با شوق و ذوق، کار می‌کرد. علتش هم این بود که انگیزه‌کاری فراوان داشت. البته کارگزاران و مسئولین آن روزها را ابدان باید با برخی از مسئولین کنونی مقایسه کرد. اغلبشان این طور بودند و مقایسه این دو گروه، واقعاً ظلم است. تازه در میان آن نوع افراد، باز شهید لاجوردی در پاکی و خوش نیتی از نمونه‌های ناب بود. در حسن نظر، قرینه الی الله کار کردن و خلوص، از نوادر زمان بود. در زمینه کارش هم وقتی به چیزی اعتقاد پیدا می‌کرد، آن را انجام می‌داد حتی اگر به ضرر خودش هم تمام می‌شد. از نظر فهم و بینش هم به اعتقاد من انسان متعارفی بود. می‌دانید که ایشان تحصیلات دانشگاهی نداشت؛ البته یک چیزهایی را یاد گرفته بود و تا حدودی به مسائل فقهی وارد بود، با چنین پیشینه‌ای انصافاً از مسائل و موضوعات سیاسی، فهم و درک خوبی داشت. با آنکه معروف شده بود که ایشان انسان تند و خشنی است، ولی بسیار مهربان بود. شاید عده‌ای قاطعیت وی را نشانه خشنونت تلقی می‌کردند. تجسم خوبی از معنای اشد اعلی‌الکفار و رحماء بینهم بود. در برابر دشمن، قاطع و در میان خودی‌ها بسیار متواضع و مهربان بود. در برابر جوان‌هایی که فریب گروه‌های چون فرقان و منافقین و... را خورده دستگیر شده بودند، بسیار رؤوف بود. ایشان در دادستانی انقلاب، زیاد با آنها سر و کار داشت و تمام توان خود را به کار می‌گرفت که آنها را با واقعیت‌ها آشنا کند و از بی‌راه‌بر گرداند.

به شهید بهشتی گفتم که با نماینده بودن من، قبول این مسئولیت به دلیل ضرورت تفکیک قوا، مشکل پیدا می‌کند. قوه قضائیه از شورای نگهبان در این مورد سؤال کرد. تفسیر شورای نگهبان این گونه بود که اگر فردی از طرف قوه مقننه مامور شود که در قوه قضائیه کاری را انجام دهد و بابت آن حقوقی دریافت نکند و در آنجا استخدام هم نشود، صرف ارجاع یک کار موردی به او، دخالت قوه مقننه در قوه قضائیه تلقی نمی‌شود و اشکال ندارد. بعد از این نظر شورای نگهبان و اجازه حضرت امام (ره)، بنا شد این دو پرونده را دست بگیریم. دادستان مرحوم آقای لاجوردی بود و لذا همکاری ما در پائیز سال ۵۹ شروع شد. ایشان کیفرخواست پرونده را نوشته بود و از آن دفاع می‌کرد. من هم قاضی پرونده بودم. محاکمه حدود هفت هشت جلسه‌ای طول کشید. جلسات

بسیار متدین، سلیم النفس، پاک و خوش نیت بود و در رابطه با کارش هیچ نوع توقع مالی و حتی انتظار تعریف و تمجیدی نداشت. زمان و وقت معینی را هم برای کار کردن خود تعیین نکرده بود و تارمق در تن داشت، کار می‌کرد. گاه می‌شد که هفته‌ها به خانه نمی‌رفت و شب و نصف شب و روز و خلاصه هر وقت که او را می‌دیدید، مشغول کار بود. خستگی را نمی‌شناخت و با شوق و ذوق، کار می‌کرد.

علنی بودند و خبرنگاران حضور داشتند. در آن موقع حکم ما برای سعادت، ۱۵ سال حبس بود. آیا همکاری شما و شهید لاجوردی در عرصه‌های دیگر هم ادامه پیدا کرد؟ از آن محاکمه به بعد دائماً در ارتباط با منافقین و دیگران مسائلی پیش می‌آمدند. من در تهران بودم و با شهید لاجوردی نه به لحاظ کاری که به عنوان رافق و تبادل اطلاعات ارتباط داشتم تا زمانی که مسئله شهادت آیت الله قدوسی پیش آمد. شهریور ۶۰ بود و هفت هشت ماهی از ماجرای پرونده سعادت

آشنائی شما با شهید لاجوردی به چه مقطعی بر می‌گردد؟ قبل از انقلاب از طریق دوستانی که به خاطر مبارزه در زندان گرفتار شده بودند، با نام ایشان آشنائی داشتم، اما شخصاً با ایشان ملاقاتی نداشتم. بعد از پیروزی انقلاب، از همان ابتدا با ایشان آشنا شدم.

در چه عرصه‌هایی همکاری داشتید؟

منحصراً در مسائل قضائی، زمانی که مرحوم آیت الله شهید قدوسی دادستان انقلاب بودند، من قاضی دادگاه تبریز بودم و به خاطر کارهایی که بین استان‌ها پیش می‌آمد و نیز برای تبادل اطلاعات بین آذربایجان شرقی و تهران، با هم ارتباط داشتیم. گاهی آنها افرادی را می‌گرفتند که مربوط به تبریز بودند و یا ما افرادی را دستگیر می‌کردیم که به تهران مربوط می‌شدند و به این ترتیب با ایشان ارتباطاتی داشتیم. اواخر سال ۵۹ بود و پرونده محمد رضا سعادت از اعضای کادر مرکزی منافقین، پس از قریب به یک سال که از دستگیری او می‌گذشت، همچنان بلا تکلیف مانده و نتوانسته بودند قاضی ای را پیدا کنند که به پرونده او رسیدگی کند. در این فاصله هم، این پرونده مبتلا شده بود به یک سری درگیری‌های شدید و حرف و حدیث‌های بسیاری که گروهک منافقین به راه انداخته بود و حتی از قول شخصیت‌هایی چون مرحوم آیت الله طالقانی هم مطالبی را نقل می‌کردند و روی در دیوارها می‌نوشتند. قرار بود دادگاه علنی باشد و خبرنگارهای داخلی و خارجی حضور داشته باشند و در مجموع محاکمه جنجال برانگیزی بود. همچنین پرونده سینما کس آبادان که بسیار پرونده قطوری بود و خانواده‌های شهدای آن از ابتدای پیروزی انقلاب به دنبالش بودند و می‌خواستند آن را به نتیجه برسانند. منافقین و کمونیست‌ها و توده‌های آبادان و حتی سلطنت طلب‌ها از خارج از کشور به این ماجرا دامن می‌زدند و نظام را متهم می‌کردند و می‌گفتند خود مسئولین جمهوری اسلامی، قبل از انقلاب این کار را کرده‌اند و حالاً نمی‌خواهند محاکمه را انجام بدهند. به هر حال خدارحمّت کند مرحوم آیت الله شهید بهشتی و همین طور مرحوم آیت الله شهید قدوسی به من فرمودند: «دو تا پرونده داریم که گرفتارمان کرده‌اند و کسی را نداریم که بتواند کامل و درست، آنها را به سرانجام برساند و تو باید بیائی و به ما کمک کنی.» من آن موقع نماینده تبریز در مجلس بودم و دیگر جزو قوه قضائیه محسوب نمی‌شدم.

تحلیلی که از عملکرد منافقین داشتند، چندان این رویه را نمی‌پسندیدند، هر چند بعد از اینکه این مسئله به صورت قانون در آمد، در اغلب موارد، تبعیت کردند. آیت الله بهشتی، آیت الله موسوی اردبیلی که بعد از شهادت دکتر بهشتی، رئیس دیوان عالی شدند، همین طور اعضای شورای عالی قضائی از جمله آیت الله جوادی آملی و دیگران، همگی معتقد بودند که پرونده مجازات‌های ذکر شده و مصادره‌های بالا، باید در دو مرحله بررسی و اگر دادگاه عالی تأیید کرد، اجرا شوند. بعد هم همین رویه رایج شد و حتی پس از اعلام جنگ مسلحانه توسط منافقین هم به همین شکل عمل می‌شد. آن روزها شیاعی هم در باره وضعیت زندان پخش می‌شد و آیت الله خامنه‌ای که آن روزها رئیس جمهور بودند، دو سه بار خود مرا خواستند و فرمودند که به وضع زندان‌ها رسیدگی بیشتری بشود. انصافاً

شهید لاجوردی

یک بار یکی از معاونانش گفته بود که نمی‌شود برای هر چیزی اجازه گرفت و مرحوم لاجوردی جواب داده بود اگر این کار را نکنی، با تو برخورد می‌کنم. من انصافاً هیچ وقت از ایشان تمردی ندیدم. حسن بزرگ آقای لاجوردی این بود که وقتی به تو تذکر داده می‌شد، می‌پذیرفت و به آن عمل می‌کرد.

همه سعی خودشان را می‌کردند، ولی با توجه به حجم عظیم دستگیرشدگان، امکانات نامحدود بود. از همه طرف هم که فشار روی ما بود. آقای لاجوردی یک وقت‌ها عصبانی می‌شد و می‌گفت، «آقایان در جای گرم خودشان می‌نشینند و تصور می‌کنند که مثلاً خانه تیمی را می‌شود به این سادگی کشف و یا با گروه‌های چریکی مخفی می‌شود به این راحتی مبارزه کرد.» گاهی نسبت به بعضی از برخوردها اعتراض داشت، اما به هر حال خود را مقید به رعایت چهارچوب‌ها می‌دانست. دادستانی انقلاب تهران در اوین بود و من دادستان کل انقلاب بودم و وظیفه‌ام رسیدگی به مسائل

فراروان داریم. حضرت سیدالشهدا (ع) تا آخرین لحظات هم اتمام حجت کردند و حتی خصوصی با عمر سعد حرف زدند.

به هر حال مرحوم لاجوردی معتقد بود که رده‌های بالای اینها جذب نمی‌شوند و به شدت آنها را دفع می‌کرد؛ اما در مورد رده‌های پائین، نه تنها معتقد بود که جذب می‌شوند که برای برگرداندن آنها نهایت تلاش خود را می‌کرد. او در مورد گروهک فرقان کاملاً موفق بود. به طوری که بسیاری از آنها توبه کردند و برگشتند و حتی عده‌ای به جبهه رفتند و شهید شدند. در مورد منافقین هم نمی‌توان گفت که توفیق نداشت.

پاسخ شما درست و متین، اما به هر حال برخورد شهید لاجوردی با منافقین در عین حال که در میان نیروهای انقلابی و حزب الهی حامیان زیادی داشت؛ در بین دیگران که برخی از آنان از خدمتگزاران به انقلاب هم بودند، واکنش‌های متفاوتی را برانگیخت و همین روند به کنار گذاشتن ایشان انجامید.

در باره کنار گذاشته شدن ایشان باید به شکل جداگانه بحث کرد. اما وقتی می‌گویند این برخورد در میان حزب الهی‌ها حامیانی داشت، ممکن است الان فقط عده خاصی را شامل شود. در حالی که آن روزها هر جا می‌رفتیم، مردم در شعارهایشان از ما می‌خواستند که با قضیه برخورد قاطع و سریع کنیم، چون واقعاً منافقین ناامنی عجیبی را در جامعه حاکم کرده بودند و برای آنها هیچ فرقی نمی‌کرد که این مسئول است، آن یکی نیست، پیر است، جوان است و هر کسی را که بر اساس معیارهای عجیب و غریب خودشان انتخاب می‌کردند، می‌کشتند. اکثریت قریب به اتفاق مردم از مسئولین می‌خواستند که زودتر اقدام کنند و حق هم داشتند؛ اما مسئله این بود که ما به عنوان مسئول باید در مقابل این خواست بر حق مردم چه روشی را اتخاذ می‌کردیم؟ آن روزها دو رویه مطرح بود. یک رویه این بود که به محض اینکه آنها را دستگیر کردیم، به خصوص اگر در خانه‌های تیمی بودند، به سرعت آنها را محاکمه و احکام را اجرا کنیم. یک رویه هم این بود که منتهم در دادگاه بدوی محاکمه شود و بعد پرونده‌هایی که حکم آنها اعدام یا بالای دو سال زندان است؛ برای محکم تر شدن به دادگاه عالی که آن زمان در قم بود، برود. آقای لاجوردی و برخی از همفکران ایشان با

شهید لاجوردی در برخورد با منافقین، مکتب خاصی داشت که با بسیاری از مسئولین قضائی و غیر قضائی آن روز متفاوت و حتی گاهی معارض بود. بسیاری معتقدند که وی آنها را از دوره زندان، عمیقاً می‌شناخت و مخصوصاً مقطع تغییر ایدئولوژیک آنها را به عینه دیده و با آنها بحث کرده بود و لذا بین اعضای لایه‌های مختلف سازمان هم تفاوت قائل بود. به نظر شما ایشان از چه مبنایی به این نتیجه رسیده‌بود که باید با منافقین برخورد متفاوتی داشت؟

من این نکته را که ایشان مکتب خاصی داشت یا نداشت، قبول ندارم. ایشان مثل بسیاری از کسانی که قبل از انقلاب در زندان بودند، با گروهک‌ها و از جمله منافقین برخورد‌هایی داشت، اما در نحوه برخورد با آنها هم میان زندانیان، از جمله علما و روحانیون تفاوت وجود داشت. بعضی‌ها تندرو تر بودند، بعضی‌ها در یک سلام و علیک رابطه برقرار می‌کردند، برخی معتقد به روش جذبی بودند، بعضی روش دفعی را تر جیح می‌دادند و البته ساواک هم از این اختلاف نظرها استفاده می‌کرد و به قول کسانی که در تهران و به خصوص در زندان اوین بودند، زندان در زندان درست شده بود. این مسائل در زندان بود و برخورد‌هایی که مجاهدین خلق، توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها با آنها داشتند، مسلماً در نگاه اینها نسبت به گروهک‌ها تأثیر داشته و بعدها هم این نگاه را با خود به خارج زندان آوردند. البته این انحصار به مرحوم لاجوردی و حتی قوه قضائیه ندارد. در حزب جمهوری هم با اینکه یک حزب بود، دیدگاه‌های اعضا فرق داشت. در آنجا هم عده‌ای می‌خواستند اینها را جذب کنند، ولی بعضی می‌گفتند که باید با اینها سریع و شدید، برخورد کرد و در هیچ جا هم نباید راهشان داد. افرادی چون مرحوم آیت الله طالقانی، آیت الله مهدوی کنی و آیت الله هاشمی رفسنجانی که در زندان معتقد به روش ملایم بودند و موضع تدافعی کامل در برابرشان نداشتند، در بیرون از زندان هم تا جایی که امکان داشت با آنها مدارا کردند و تا وقتی که قضیه اعلام جنگ مسلحانه پیش نیامد، نسبت به آنها رفتار جذبی داشتند. آیت الله مهدوی کنی در زمان بنی صدر وزیر کشور بودند. ایشان در یک سخنرانی خطاب به مجاهدین گفتند، «من محمد رضا پهلوی نیستم که با شما صحبت می‌کنم، محمدرضا مهدوی هستم. که کاملاً نشان می‌دهد که ایشان طرفدار شیوه جذب بود و مجاهدین هم خوب می‌دانستند که شخصیت ایشان به نحوی نیست که بخواهد کسی را دفع کند و البته این شیوه در کسانی که نمی‌خواستند مغرانه برخورد کنند، مفید واقع می‌شد. همین شیوه‌ها هم مرحوم آیت الله طالقانی و مرحوم آیت الله لاهوتی داشتند. مرحوم آقای قدوسی تا آخر دنبال این قضایا بود که اینها دست به اقدام مسلحانه نزنند. آن اطلاعات ده ماده‌ای معروف دادستان انقلاب را که به یاد دارید؟ در آن اطلاعیه، ایشان گفته بودند که اگر اسلحه‌هایتان و خانه‌هایی را که از دولت گرفتید، تحویل بدهید و بیابید و فعالیت سیاسی کنید، ما شما را می‌پذیریم. حتی خود حضرت امام هم با اینکه می‌دانستند که اینها به شکل ریشه‌ای دچار انحراف فکری هستند، اما نظرشان این بود که لااقل فریب خورده‌های اینها آگاه شوند و چوب رهبران‌شان را نخورند. یاد هست در سال ۵۸ که موسی خیابانی و مسعود رجوی می‌خواستند با امام ملاقات کنند؛ من و چند تن از دوستان به امام عرض کردیم که ملاقات شما با اینها موجب تقویت‌شان می‌شود. امام فرمودند، «منی خواهم فردا ادعا کنند که ما حرف داشتیم و امام به حرف ما گوش نداد. به همین دلیل گفتیم آمدند، حرف‌هایشان را زدند و ما گوش کردیم و با آنها اتمام حجت کردیم.» اتمام حجت را ما در سیره ائمه (ع)



گفتند که من رفتم و به امام گفتم اگر آقای لاجوردی را برداریم، بزرگ ترین خدمت را به ضد انقلابیون و منافقین کرده ایم. برخورد های امام و مرحوم احمد آقا در مجموع مبین این نکته است که آنها اعتقاد نداشتند که ایشان خشن و غیر منطقی عمل می کنند.

آنچه که من در باره ایشان از قول امام گفتم، نقل از دیگران نیست، بلکه نکته ای است که بعد از ارائه گزارش هیئت تفحص مجلس، امام به خود من فرمودند: اما در مورد حاج احمد آقا مطلب همان است که گفتید. مرحوم حاج احمد آقا معتقد بود که نباید آقای لاجوردی را برداشت، اما این به هیچ وجه به این معنا نیست که ایشان معتقد بود که لغزشی یا خطائی در امور وجود ندارد. همه ما دچار لغزش می شدیم، آن هم با آن همه مشکلات کذائی که از زمین و آسمان می بارید و ناامنی گسترده ای که گروهبان ها ایجاد کرده بودند و همه هم کل کارها را توقع داشتند که دادستانی انجام دهد. وزارت اطلاعات شکل نگرفته بود و مشکلات امنیتی را هم باید دادستانی پاسخ می داد. بسیاری از مسائل، از جمله مداخله های ناهجا، عدم فرمانبری در جاهای مختلف و غیره وجود داشت که بیان آنها در دست نیست. در داخل اوین هم بودند کسانی که باید از آقای لاجوردی فرمان می بردند و اطاعت نمی کردند و در نتیجه، اشکال کارهایشان به پای شهید لاجوردی نوشته می شد.

اشاره کردید به قضاوت خودتان در پرونده سعادت کی شهید لاجوردی دادستان آن بودند. مطالبی که ایشان گردآوری کرد و پرونده ای را که پس از بازجویی ها برای قضاوت، به شما داد، از نظر دقت و اتقان در چه مرتبه ای بود؟

پرونده بسیار کامل و متکی به مدارک محکمه بود. پرونده سرلشکر مقرنی را که بیش از صد صفحه بود، از خود سعادت گرفته بودند. سعادت در اوایل انقلاب در دادستانی کار می کرد و پرونده سرلشکر مقرنی را بیرون برده بود تا به کاردار روس برساند و به هنگام تحویل و تحول دستگیر شده بود. توجیهش هم این بود که می خواسته از کا. گ. ب. در باره سی اطلاعات بگیرد و لذا باید برای آنها خدمتی را انجام می داده است. او در این ارتباط، مدارک فراوان تهیه کرده بود و دیگران، از جمله خانواده رضائی ها هم مدارکی را برای توجیه این عمل و تبرئه سعادت فراهم کرده بودند که به مرحوم حاج احمد آقا داده بودند و ایشان هم از طریق شهید شاه آبادی به دست من رساند. آقای لاجوردی با دقت تمام روی پرونده کار کرده بود و در طول محاکمه هم با آرامش و طمأنینه از کيفرخواست دفاع کرد.

با توجه به تبلیغات مسمومی که ضد انقلاب یا برخی از عناصر ناآگاه، علیه شهید لاجوردی به راه انداخته بودند و رسانه های ضد انقلاب، هنوز هم به این کار ادامه می دهند، در مجموع ایشان را چقدر مظلوم می بینید؟

منافقین که با ایشان برخورد ظالمانه ای داشتند و سرانجام هم به آن شکل، شهیدش کردند و این مظلومیت به تمام معناست، ولی یک عده هم نقد و دلسوزی می کردند. به این نمی شود گفت ظلم. از همه ماها انتقاد می شد و می شود. نقد منصفانه، ظلم نیست. در مورد آقای لاجوردی تبلیغ می کردند که خشن، غیر متدین و بی عاطفه است، در حالی که به اعتقاد من یکی از متدینین نمونه و در میان کارگزاران انقلاب، کاملاً شاخص بود و کوچک ترین چشمداشتی هم از نظام و انقلاب نداشت. ■



دستور دادند سه تن از نمایندگان مجلس یعنی آقایان دعائی، هادی نجف آبادی و سید هادی خامنه ای مسئله را بررسی و موضوع را گزارش کنند. اینها آمدند پیش من و من به آقای لاجوردی تلفن زدم که آقایان باید بدون مانع، هر جا خواستند بروند و با هر کس لازم دیدند، صحبت کنند. این آقایان هم خیلی مفصل کار کردند و گزارش خوبی را خدمت امام عرضه داشتند. یک روز امام مرا خواستند و گفتند این آقایان می گویند چنین مسائلی هست. بیشتر مشکلاتی که مطرح شده بود به خاطر کمبود امکانات بود، ولی بعضی از موارد را هم می شد بهتر کرد. به هر حال این مسئله برای ایشان تردیدهائی را ایجاد کرده بود. عده ای از دوستان، هم خدمت امام رفتند و صحبت هائی را مطرح کردند و امام سخن آنان را پذیرفتند و شبیه برطرف شد. ساعت حدود ۲ بعد از ظهر بود که مرحوم احمد آقا آمد به منزل ما که دیوار به دیوار خانه ایشان بود و گفت که نظر امام این است که آقای لاجوردی ابقا شود. من سریع آمدم و موضوع را به آقای لاجوردی گفتم. به هر حال از این جریان جز من و شهید لاجوردی و آن سه نفری که نام بردم، کسی خبر نداشت.

در سال ۶۴ ایشان را رسماً برکنار کردند. بله، در این سال بود که شورای عالی قضائی ایشان را برکنار و آقای رازینی را به جایش منصوب کردند. به شهادت نامه ای که از امام خطاب به مرحوم حاج احمد آقا مانده، ایشان گفته اند که در چند سال اول انقلاب کسی را ندیدم که بیشتر از احمد از آقای لاجوردی دفاع کند. چون عده ای شایع می کردند که برکناری آقای لاجوردی کار حاج احمد آقا است...

مرحوم حاج احمد آقا یکی دو بار هم در سخنرانی هایشان

دادگاه های کل کشور بود، با این همه لااقل هفته ای دو روز به اوین می رفتم و شخصاً از آنجا بازدید می کردم. این تاکید امام و آیت الله خامنه ای و آیت الله موسوی اردبیلی هم بود که قطعاً این کار انجام شود؛ چون آن روزها موضوع زندان اوین برای نظام از حساسیت خاصی برخوردار شده بود و از خارج هم علیه آن فراوان تبلیغ می شد. ضمن بازرسی با منتهین صحبت می کردم تا از مسائلشان مطلع شوم و آنها را حل کنیم که مستمسک به دست دشمن ندهیم.

بدهی است که اجرای احکام فقط با حکم قاضی ممکن است

و شهید لاجوردی به عنوان دادستان، ضمن صدور حکم نقشی نداشته است، ضمن اینکه ایشان قطعاً با محاکمه دقیق و احقاق حقوق افراد موافق بوده است، لذا به نظر می رسد که فشار برای کنار گذاشتن وی به شکل دیگر و از ناحیه دیگری بوده است؛ به ویژه اینکه امام هم چندین بار قاطعانه از ایشان حمایت کردند.

اینکه قاضی باید حکم بدهد حرف درستی است، ولی پرونده تا به دست قاضی برسد از ده ها مرحله عبور می کند. الان هم همین طور است چه رسد به آن موقع که آن قدر گرفتاری زیاد بود و امکانات کم که حقیقتاً رسیدگی به پرونده ها و صدور حکم، توانائی زیادی را می طلبید. برای اینکه حجم کار مشخص شود، فقط به یک نکته از هزار اشاره می کنم و آن هم اینکه منافقین در شهریور ۶۰، ناگهان به خیابان ها ریختند و فقط در تهران حدود ۶۰۰ نفر را ترور کردند. تعداد دستگیر شدگان به قدری زیاد بود که حتی در حیاط و سالن ها هم از آنها نگهداری می کردیم و طبیعی است که اینها را باید با چشم بسته نگهداری می کردند. آقای لاجوردی به کمک دادیار هائی چون آقای محسنی اژه ای، شبانه روز کار می کردند. این پرونده ها تا به دست آقای لاجوردی هم برسد، از زیر دست بازوها می گذشت و قطعاً روحیه بازو به هنگام بازجویی روی روند پرونده تاثیر می گذاشت. بعد که مرحوم لاجوردی پرونده را می دید، می رفت زیر دست حاکم شرع. آن روزها ما در اوین هفت هشت حاکم شرع داشتیم. این جور نیست که همه اینها برای هر کاری از قاضی اجازه بگیرند. مرحوم لاجوردی با اینکه مقید به اجرای قوانین بود، اما برای خودش تحلیل و تفسیر خاص داشت و گاهی نظر قاضی را قبول نداشت. حتی گاهی با خود شهید قدوسی هم اختلاف نظر داشت. خوشبختانه با من مسئله ای نداشت؛ با این همه ذره ای از چهارچوب های تعیین شده عدول نمی کرد. یک بار یکی از معاونانم گفته بود که نمی شود برای هر چیزی اجازه گرفت و مرحوم لاجوردی جواب داده بود اگر این کار را نکنی، با تو برخورد می کنم. من انصافاً هیچ وقت از ایشان تمردی ندیدم، اما در میان افرادی که با ایشان کار می کردند، گاهی تخلفاتی دیده می شد که با آنها برخورد می شد. حسن بزرگ آقای لاجوردی این بود که وقتی به او تذکر داده می شد، می پذیرفت و به آن عمل می کرد. به هر حال در آن اوضاع با آن همه فشار و بی تجربگی همه، روحیه و برخورد هر کسی که با پرونده سرو کار داشت، روی آن تاثیر می گذاشت. اما در مورد کنار گذاشتن ایشان، یک بار در زمان خود من بود که مجلس درخواست تحقیق و تفحص زندان اوین را داد، منتهی نمی خواستند قضیه خیلی علنی باشد، بنابراین در باره مطالبی که شنیده می شد، نامه ای به امام نوشته شد. امام

شهید لاجوردی



منافقین در شهریور ۶۰، ناگهان به خیابان ها ریختند و فقط در تهران حدود ۶۰۰ نفر را ترور کردند. تعداد دستگیر شدگان به قدری زیاد بود که حتی در حیاط و سالن ها هم از آنها نگهداری می کردیم و طبیعی است که اینها را باید با چشم بسته نگهداری می کردند. آقای لاجوردی به کمک دادیار هائی چون آقای محسنی اژه ای، شبانه روز کار می کردند.